

تحلیل شخصیت کاووس در شاهنامه فردوسی: با تکیه بر نظریه ساختار شخصیت فروید

علیرضا صغیر

دانشجوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربت حیدریه، تربت حیدریه، ایران

چکیده

یکی از حوزه‌های جدید نقد ادبی، نقد روانشناسی است؛ که پژوهشگر یا ناقد بر اساس نظریات روانشناسان به نقد و تحلیل اثر می‌پردازد. از بزرگترین روانشناسانی که در حیطه ساختار شخصیت نظریه پرداز می‌گردد است؛ زیگموند فروید می‌باشد. او سه ساختار اساسی را در آناتومی شخصیت هر فرد مطرح می‌کند که عبارتند از «نهاد»، «من» و «فرامن» که این سه ساختار شخصیت در تعارض یا کشمکش با هم می‌باشند. مقاله حاضر به بررسی تعارض این سه ساختار در شخصیت کاووس از پادشاهان شاهنامه می‌پردازد. فردوسی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با بیان ویژگی شخصیت‌های شاهنامه، آنها را به خواننده معرفی می‌کند. با توجه به ویژگی‌های شخصیت کاووس چون لذت جویی، تندخویی، عجز بودن و... که در شاهنامه بیان شده است، نمود نقش «نهاد» بیش از «من» و «فرامن» در ساختار شخصیت او تجلی می‌یابد. اگر چه مواردی از غلبه ساختار «من» و «فرامن» هم دیده می‌شود؛ ولی در مقایسه با نقش «نهاد» در ساختار شخصیت کاووس اندک است.

واژه‌های کلیدی: کاووس، شاهنامه، فروید، شخصیت، نهاد، من، فرامن.

مقدمه

شاهنامه فردوسی از برای مردم ایران از سه لحاظ مهم است: اول اینکه یکی از آثار هنری- ادبی بسیار بزرگ است و از طبع و قریحه یکی از شعرای بزرگ قوم ایرانی زاده است و بر اثر همت و پشتکار و فداکاری و بیست، سی سال خون جگر خوردن او به وجود آمده است؛ دوم اینکه تاریخ داستانی و حکایات نیاکان ملت ایران را شامل است و در حکم نسبنامه این قوم است. سوم اینکه زبان آن فارسی است و فارسی محکم‌ترین زنجیر علقه و ارتباط طوایفی است که در خاک ایران ساکنند (مینوی، ۱۳۷۴: ۱۴)

این اثر ارزشمند که بخشی از آن بازگوکننده حماسه پهلوانان ایرانی است، سرشار از نکته‌ها و ظرافت‌های پیدا و پنهان بوده و فرصتی فراهم می‌آورد که پژوهشگر دنبال کشف‌های جدیدی باشد. یکی از شخصیت‌های مهم شاهنامه، کاووس است که در چند داستان حضور دارد.

«کاووس پادشاه کیانی است که در روزگار او بنابر شاهنامه حوادث بسیاری اتفاق افتاده است. واژه کاووس در اصل اوستایی و مرکب از دو واژه کی به معنی پادشاه، و اوسن (اوس) به معنای آرزومند و تواناست بنابراین افزودن واژه (کی) در جلوی آن به صورت کیکاووس اساساً از مقوله حشو است. کاووس دومین شاه کیانی و مشهورترین فرد این سلسله و نوه کیقباد است که در اوستا زورمند و بسیار توانا توصیف شده است. دوره حکومت کیکاووس به ۱۶۰ سال می‌رسد. بنابر روایات زردشتی کاووس جاویدان خلق شده بود اما بر اثر ارتکاب گناهان فناپذیر شد. نریوسنگ (پیک اهورا مزدا) خواست او را بکشد که ناگاه فروهر کی خسرو که هنوز به دنیا نیامده بود گفت: او را مکش که از او سیاوش و از سیاوش من در وجود خواهیم آمد و به این ترتیب کاووس از مرگ رهایی یافت!!» (یا حقی، ۱۳۸۶: ۶۷۴)

«از خطاهای دیگر او (کاووس) قتل وزیر دانشمندش، اوشنر، و قتل گاوپیست که اهورا مزدا آن را حافظ مرز ایران و توران قرار داده بود زیرا هرگاه اختلافی بین ایران و توران روی می‌داد این گاو به امر اهورا مزدا بر سر مرز واقعی ایران و توران می‌رفت و سُم بر آن می‌کوبید و اختلاف از بین می‌رفت. (عطاری کرمانی، ۱۳۸۳: ۱۳۴)

«کاووس، ریختی است که از به هم پیوستن دو پاره کی و اوس، در پارسی پدید آمده است. این شهریار در پهلوی کی اوس نامیده می‌شده است. بخش نخستین نام، همان برنام پادشاهان کیانی است که در کیقباد و کیخسرو دیده می‌آید. اوس که نام این پادشاه است، در اوستایی اوسن یا اوسدن بوده است؛ به معنی خواست و آرزو که در نوشته‌های پهلوی آن را به خرسندی برگردانیده‌اند (کزازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۳۷)

این شخصیت را می‌توان بر اساس یکی از حوزه‌های نقد ادبی جدید یعنی نقد روانشناسی مورد بررسی قرار داد. امروزه مراد از نقد روانشناسانه، نقدی است که بر مبنای روانشناسی جدید باشد که از «فروید» به بعد ظهور کرد. نقد روانشناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و رازآمیز بخشیده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱) این مقاله به نقد روانشناسانه شخصیت کاووس در شاهنامه می‌پردازد و تعرض درونی او را با توجه به نظریه شخصیت فروید بررسی می‌کند.

پیشینه تحقیق:

پژوهش‌های زیادی در باب شاهنامه و شخصیت‌های آن صورت گرفته است، از جمله:

ستّاری، رضا (۱۳۸۸)، بررسی شخصیت کاووس بر اساس کردارهای او از دوران باستان تا شاهنامه، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال ۵، شماره ۱۵

کلاه‌چیان، فاطمه (۱۳۹۳)، روانشناسی شخصیت کاووس در شاهنامه، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال ۱۰، شماره ۳۷
اگر چه پژوهشی در روانشناسی شخصیت کاووس بر مبنای نظریه آیزنک انجام شده؛ اما تا کنون پژوهش مستقلی به تحلیل شخصیت کاووس بر مبنای نظریه ساختار شخصیت فروید انجام نگرفته است.

طرح مسأله:

این پژوهش در صدد یافتن این سوالات خواهد بود:

- ۱- با توجه به ویژگی‌های شخصیت کاووس آیا به جز «نهاد»، «من» و «فرامن» هم در ساختار شخصیت او دخیل بوده است؟
 - ۲- اگر دخالت داشته تأثیر آن تا چه اندازه است؟
 - ۳- با توجه به ویژگی‌های کاووس، آیا ساختار «فرامن»، شخصیت کاووس را طوری نشان می‌دهد که این بخش از ساختار شخصیت او برای مخاطب ملموس باشد؟
- با بررسی و تحلیل داستان‌هایی که کاووس حضور دارد؛ و در نظر گرفتن ویژگی‌های ساختار شخصیتی که فروید مطرح می‌کند، سعی می‌کنیم به سوالات مذکور پاسخ دهیم.

۱- بحث اصلی:

فروید سه ساختار اساسی را در آناتومی شخصیت معرفی می‌کند که عبارتند از «نهاد»، «من» و «فرامن»؛ که پس از شرح هر کدام از ساختارهای شخصیتی، ویژگی‌های رفتاری کاووس را با آن مطابقت خواهیم داد.

۱-۱- «نهاد»:

«نهاد» با ناهشیار مطابقت دارد (البته من و فرامن نیز جنبه‌های ناهشیار دارند) «نهاد»، مخزن غرایز و لیبیدو (انرژی روانی که توسط غرایز آشکار می‌شوند) است. «نهاد»، ساختار قدرتمند شخصیت است، زیرا تمام انرژی لازم برای دو جزء دیگر را فراهم می‌کند. از آنجا که «نهاد» مخزن غرایز است، الزاماً و به طور مستقیم به ارضای نیازهای بدنی مربوط است. «نهاد» از واقعیت آگاهی ندارد (شولتز، ۱۳۷۷: ۶۰)

همچنین «بخشی از دستگاه روانی است که از بدو تولد به صورت ارثی در انسان موجود است. «نهاد» را می‌توان تمام نیروی روانی دانست. این منبع باعث به کار انداختن دو قسمت دیگر دستگاه روانی یعنی «خود» و «فراخود» می‌گردد که از «نهاد» منشعب می‌شوند. به عبارت دیگر، «نهاد» شامل تمام انگیزه‌های خام و تشکیل نیافتۀ حیوانی، یا به اصطلاح قدما «نفس اماره» می‌شود؛ انگیزه‌هایی مانند غریزه جنسی و غریزه پرخاشگری که هیچ قانونی را نمی‌شناسند و از هیچ اصلی به غیر از اصل لذت تبعیت نمی‌کنند (شاملو، ۱۳۸۸: ۳۲)

با این همه، بر خلاف عقیده رایج، «نهاد» همیشه منبع بدی و فساد نیست. این نیروی «نهاد» است که آدمی را برای رفع احتیاجات اولیه زندگی مانند رفع عطش، گرسنگی، جلوگیری از مخاطرات سرما و گرما و بسیاری دیگر به فعالیت وامی دارد و ضمناً چون تابع اصل لذت است با مصرف کردن انرژی حیاتی از تنیدگی‌ها و ناراحتی‌ها می‌کاهد و تعادل حیاتی را برقرار می‌سازد (سیاسی، ۱۳۸۴: ۴)

بررسی ساختار «نهاد» در آنا تومی شخصیت کاووس:

با توجه به تعریف «نهاد» و ویژگی‌های شخصیتی کاووس، به نظر می‌رسد نقش «نهاد» پررنگ‌تر از «من» و «فرامن» باشد. خشک مغزی‌ها و تصمیمات مستبدانه او بر کل داستان‌هایی که حضور دارد سایه افکننده و از او شخصیت خاصی ساخته است.

۱-۱-۱- هوس رفتن به مازندران و عدم توجه به رأی خردمندان:

کاووس با پهلوانان و ندیمان مشغول می‌گساری و شادی بود؛ دیوی به هیبت رامشگر، نزد پرده دار بارگاه می‌آید و با اسرار اجازه ورود می‌خواهد. پس از ورود و نوازندگی، نظر شاه و حاضران را جلب می‌کند و از سرسبزی، طراوت و خرمی خطه مازندران سخن‌ها می‌گوید. در نهایت از شاه درخواست می‌کند که به مازندران برود.

چو رامشگری دیو زی پرده دار	بیامد که خواهد بر شاه بار
چنین گفت کز شهر مازندران	یکی خوشنوازم ز رامشگران
اگر در خورم بندگی شاه را	گشاید بر تخت او راه را
برفست از بر پرده سالار بار	خرامان بیامد بر شهریار
بفرمود تا پیش او خواندند	بر ورود سازانش بنشانند
ببرط چو بایست بر ساخت رود	بر آورد مازندرانی سرود
گو مازندران شهر ما ییاد باد	همیشه بر و بومش آباد باد

(فردوسی: ۱۳۷۵ / ج ۲ / ۷۷ / ۱۸-۲۵)

بزرگان و پهلوانان با رفتن پادشاه به مازندران مخالفت می‌کنند، ولی شاه چون شیفته مازندران و سرسبزی آنجا شده، رأی خردمندان ندیمان را نمی‌پذیرد و عازم مازندران می‌شود. بزرگان از عاقبت این سفر آگاه بودند به ناچار نامه‌ای به سوی زال و رستم فرستادند تا چاره‌ای بیابند. نصیحت‌های زال هم برای منصرف کردن کاووس بی‌تأثیر است. بعد از مدتی شاه مازندران با جادو و کمک دیو سپید؛ کاووس و دو سوّم از همراهانش را نابینا می‌کند که در نهایت رستم با گذشتن از هفت خان و کشتن دیو سپید، کاووس را نجات می‌دهد و با چکاندن خون جگر دیو سپید در چشم کاووس بینایی او را باز می‌گرداند.

۱-۱-۲- زن بارگی:

از آن پس به کاوس گوینده گفت	که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالا زیباتر است	ز مشک سیه بر سرش افسر است
بیالا بلند و به گیسو کمند	زبانش چو خنجر لبانش چو قند
بهشتیست آراسته پر نگار	چو خورشید تابان به خرم بهار
نشاید که باشد به جز جفت شاه	چه نیکو بود شاه را جفت ماه
بجنبید کاوس را دل ز جای	چنین داد پاسخ که اینست راه

(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۲/۱۳۱/۷۷-۷۷)

با پایان جنگ هاماوران و شکست شاه هاماوران و زنهار خواستن؛ کاووس به او امان داد و پیش از رفتن به ایران آگاه شد که شاه هاماوران دختری زیبا به نام سودابه دارد. تصمیم گرفت او را خواستگاری کند. بدون آن که درباره درستی این وصلت بیندیشد. شاه هاماوران خشنود و راضی نبود که یگانه دخترش را تسلیم شاه ایران کند؛ و هم به او خراج دهد و از او اطاعت کند. با سودابه درمورد ازدواج با کاووس مشورت کرد ولی دختر بر خلاف پدر راضی بود. سرانجام عروسی سرگرفت و کاووس بدون اندیشیدن به عاقبت آن، داماد شاه هاماوران شد. پدر نقشه‌ای برای کاووس کشید و شاه و همراهانش را به مهمانی خواند و در همین حال که آن‌ها سرگرم شراب نوشی و سرود بودند با لشکریان هم‌دست شد و آن‌ها را به بند کشید.

در داستان سیاوش:

گیو و طوس برای شکار به مرغزای که در اطراف آن بیشه‌ای بود، رفتند. ناگاه از آن بیشه صدایی شنیدند، برای شناسایی صدا پیش رفتند.

به بیشه یکی خوب رخ یافتند	پر از خنده هر دو بشتافتند
به دیدار او در زمانه نبود	برو بر ز خوبی بهانه نبود

(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۳/۲۸/۲۹-۲۹)

ناگهان دختر خوشرویی را در میان بیشه یافتند، پرسیدند کیستی؟ پاسخ داد، از خویشان گرسیوز برادر افراسیاب و از تبار فریدون هستم. هر دوی آنها به اودلباخته بودند و بر سر تصاحب او نزدیک بود کارشان به نزاع بکشد. به گونه‌ای که می-خواستند سر از تن آن دختر جدا کنند. یکی از همراهان‌شان گفت، بهتر است او را نزد کاووس بریم تا میان شما داوری کند. دختر را پیش شاه بردند.

که این را بر شاه ایران بریــــد
بدان کو دهد هر دو فرمان برید
نگشتند هر دو ز گفتــــار اوی
بــــر شاه ایران نهادند روی
چو کاوس روی کنیــــزک بدید
بخندید و لب را به دندان گزید
به هر دو سپهبد چنین گفت شاه
که کوتاه شد بر شما رنج راه
(همان، ج ۳/۹/۵۰-۵۳)

شاه با دیدن دختر، دل‌باخت و چون اصلتش را فهمید؛ او را شایسته همسری خود دانست و به طوس و گیو هدایای بسیار داد. حاصل این ازدواج تولد سیاوش بود که طالع شناسان به کاووس سر انجام غم انگیز و پُر از درد و اندوه او را خبر دادند.

۱-۳-۱-۱- قدرت طلبی:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان
کز ایدر بُرو زود روشن روان
پیامی ز من پیش کاوس بر
بگوش که ما را چه آمد به سر
به دشنه جگرگاه پور دلیر
دریــــدم که رستم مماناد دیر
گرت هیــــج یادست کردار من
یکی رنجه کن دل به تیمار من
از آن نوشدارو که در گنج تست
کجا خستگان را کند تندرست
به نزدیک من با یکی جام می
سزد گر فرستی هم اکنون به پی
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲/۲۴۲/۲-۹۶۵-۹۶۵)

در پایان نبرد رستم و سهراب، زمانی که سهراب زخمی شده بود؛ بزرگان، رستم را از کشتن هجیر (که رستم را به سهراب معرفی نکرده بود) منع کردند؛ و گفتند که این کار بیهوده است. بهتر است پیش کاووس روی و از او نوش‌دارو طلب کنی تا زخم سهراب درمان شود. رستم، گودرز را به نزد کاووس فرستاد تا نوش‌دارو را بگیرد؛ اما کاووس به جای اینکه نوش‌دارو بدهد؛ به گودرز گفت، سهراب من را تهدید کرده و خواسته است تاج و تخت را از من بگیرد.

بدو گفت کاوس کز انجمن
اگر زنده مانــــد چنان پیلتن
شود پشت رستم به نیرو تو را
هلاک آورد بــــی گمانی مرا
اگر یک زمان زو به من بد رسد
نســــازیم پاداش او جز به بد
کجا گنجد او در جهان فراخ
بدان فرّ و آن برز و آن یال و شاخ

شنیدی که او گفت کاوس کیست
گر او شهریار است پس طوس کیست

کجا باشد او پیش تختم به پای
کجا رانند او زیر فرّ همای

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲/۲۴۲-۹۶۸-۹۷۳)

گودرز پیش رستم آمد و گفت کاوس تهی مغز است؛ خود نزد او برو، شاید بر تو حرمت نهد و نوش دارو در اختیارت گذارد. رستم شتابان رو به راه نهاد، هنوز گامی چند نرفته بود که کسی به دنبال او شتافت و خبر داد که سهراب از جهان فراخ رخت بر بست و دیگر نیازی به نوش دارو نیست، محتاج تابوت و کفن است (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۸۲)

۱-۴-۱- هوس رفتن به آسمان به قصد یافتن اسرار آسمانی:

شنیدم که کاوس شد بر فلک
همی رفت تا برسد بر ملک

دگر گفت از آن رفت بر آسمان
که تا جنگ سازد به تیر و کمان

ز هر گونه ای هست آواز این
نداند به جز پُر خرد راز این

(شاهنامه، ۱۳۷۵: ج ۲/۱۵۲-۴۰۷-۴۰۹)

سبک سری و بی خردی کاوس اندازه نداشت. دستور داد کاخی از جواهر برای او بسازند پس از مدتی ابلیس بر او ظاهر گشت و به او گفت شوکت و جاه و جلال تو بیش از دیگر پادشاهان است، اما برتری و سروری منحصر به زمین نیست آسمان هم رازها دارد که آگاه شدن از آن باعث قدرت و شوکت است. کاوس خام عقل و شتاب زده به تب و تاب افتاد و به دنبال راه و وسیله‌ای بود تا بتواند به آسمان برود. جوجه عقابی چند را پرورش داد تا بزرگ شدند. سپس بر سر چوبی تکه گوشتی بست و در مقابل چشم عقاب‌ها قرار داد. عقاب‌ها از فرط گرسنگی به بالا حرکت کردند؛ در حالی که کاوس روی تختیکه با طناب به پای آنان بسته شده، نشست بود. عقاب‌ها برای رسیدن به گوشت بال می‌زدند، در آخر خسته شدند و به پایین سقوط کردند و کیکاووس در جنگلی افتاد و چون از او قرار بود سیاوش و کیخسرو به وجود بیاید نمرود و نجات یافت. رستم به جنگل رفت و او را پیدا کرد و کیکاووس به خاطر این کارش از بزرگان دلجویی کرد و دوباره زندگی را از سر گرفت. (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۶۵)

۱-۵-۱- بد خویی:

در داستان رستم و سهراب پس از اینکه گزدهم (مرزبان دژ سپید) نامه‌ای به کاوس می‌فرستد و او را از حمله سهراب به مرز ایران با خبر می‌کند، کاوس گیو را به حضور می‌طلبد و از او می‌خواهد فوراً به سیستان به نزد رستم برود و تأکید می‌کند شب و روز حرکت کند؛ و چون به سیستان رسد بی‌درنگ به همراه پهلوان روانه بارگاه شوند تا پیش از حمله دشمن بتوانند راه را بر آنها بگیرند. وقتی گیو به سیستان می‌رسد و خبر را به رستم می‌دهد، رستم از گیو می‌خواهد چند روزی را به می‌گساری بگذرانند. بالاخره بامداد روز چهارم رستم و گیو به سوی کاوس حرکت می‌کنند. وقتی به‌بارگاه کاوس رسیدند، کاوس بسیار خشمگین شد و با آواز بلند گفت رستم کیست که از فرمان من سرپیچی کند؛ پس به طوس دستور داد آن دو (رستم و طوس) را بیرون ببرد و هر دو را سرنگون آویزان کند.

گرازان به درگاه شاه آمدند
گشاده دل و نیک خواه آمدند

چو رفتند و بردند پیشش نماز
برآشفت و پاسخ نداد ایچ باز
یکی بانگ بر زد به گیو از نخست
پس آنکه شرم از دو دیده بشست
که رستم که باشد که فرمان من
کند پست و پیچد ز پیمان من
بگیر و ببر زنده — دار کن
وزو نیز با من مگردان سخن
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲/۱۹۹/۳۷۲-۳۷۶)

رستم از شاه و حرکت طوس ناراحت شد و چنان دست بر دست طوس زد که از بالا به پایین افتاد. سپس شروع به ناسزا گفتن کرد. به کاووس گفت کارهای تو یکی از دیگری بدتر است. سلطنت سزاوار تو نیست طوس کیست که دست به سوی من دراز کند؛ و سپس خدمت هایی را که به شاه کرده بود بازگو کرد؛ گفت اگر نیرو و هنری داری فرمان ده، سهراب را بکشند نه من را! بزرگان که این ناراحتی رستم را دیدند به گودرز گفتند فقط تو می توانی با شاه صحبت کنی و او را متوجه اشتباهش نمایی تا رستم را بازگرداند و از او دلجویی کند. گودرز به نزد شاه می رود و حمله دشمن و نیاز به حضور رستم را به او گوشزد می کند، کاووس که از کرده خود پشیمان شده با شرمساری پاسخ می دهد، تو بهتر از هر کس آگاهی که تندی و خشم سرشت من است و غضب من ارادی نیست، بی درنگ از پی رستم برو و او را باز گردان.

چو بشنید گفتار گودرز شاه
بدانست کو دارد آیین و راه
پشیمان بشد زان کجا گفته بود
به بیهودگی مغزش آشفته بود

(همان: ۴۱۱/۲۰۳-۴۱۲)

نمونه دیگری از تند خویی و تصمیم عجولانه کاووس، در داستان سیاوش نشان داده شده است. زمانی که افراسیاب به سبب خواب هولناکی که دید تصمیم می گیرد بافرستادن هدایای بسیار به سوی سپاه ایران توسط گرسیوز صلح کند. رستم پس از مشورت با سیاوش شروطی برای صلح با توران می گذارد از جمله صد تن از خویشان افراسیاب که رستم نام آنها را بگوید به عنوان گروگان نزد سپاه ایران بفرستند و سپاهیان خود را از جیحون بگذرانند تا شاه کاووس را از این صلح با خبر کنند. وقتی رستم برای شرح صلح، خود به دربار می رود کاووس تندخو، صلح و گروگان و هدیه ها را نپذیرفت و به سیاوش نامه نوشت که گروگان ها را به زنجیر بکشد و نزد او بفرستد تا همه را از دم تیغ بگذرانند و خود به توران زمین حمله کند و با افراسیاب به نبرد ادامه دهد.

به نزد سیاوش فرستم کنون
یکی مرد پر دانش و پر فسون
بر آتش بنه خواسته هرچ هست
نگر تا نیازی به یک چیز دست
پس آن بستگان را بر من فرست
که من سر بخواهم ز تن شان گسست
تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ
برو تا به درگاه او بی درنگ

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲/۶۲/۹۴۲-۹۴۵)

۱-۲- «من»:

«من» دومین ساختار شخصیت فروید است که ارباب منطقی شخصیت می‌باشد. هدف آن جلوگیری از تکانه‌های «نهاد» نیست، بلکه کمک به آن برای به دست آوردن کاهش تنش است که خواستار آن است. چون «من» از واقعیت آگاه است، تصمیم می‌گیرد که چه وقت و چگونه غرایز «نهاد» می‌توانند بهتر ارضا شوند. «من»، زمان‌ها، مکان‌ها و هدف‌های مناسب و از نظر اجتماعی پذیرفتنی که تکانه‌های «نهاد» را ارضا خواهند کرد، تعیین می‌کند (شولتز، ۱۳۷۷: ۶۱)

کار «من» این است که نخست میان وجود ذهنی چیزی (مثلاً تصویر غذا) و وجود خارجی آن -با این که آنها را همانند و این همان می‌داند- فرق بگذارد، و معلوم بدارد که آیا آنچه به تصور آمده وجود خارجی هم دارد یا نه، و آیا قابل وصول هست یا نیست، و آیا مقتضی است برای رسیدن به آن بی‌درنگ اقدام شود یا بهتر است اقدام به تأخیر بیفتد، یا این که بهتر است خوشی و لذتی که منظور است جای خود را به لذت و خوشی مناسب‌تری بدهد. از این‌رو فروید در مقابل اصل لذت که حاکم بر «نهاد» است قائل به اصل دیگری است به نام اصل واقعیت و «من» را ملزم به رعایت آن می‌داند (سیاسی، ۱۳۸۴: ۷)

بررسی ساختار «من» در آناتومی شخصیت کاووس:

گاهی کاووس با وجود خشک مغزی‌ها و نادانی و کارهای اشتباه بسیاری که دارد، از مشورت بزرگان بهره می‌گیرد؛ با آزمون‌هایی، درستی و یا لیاقت افراد را روشن می‌کند و در حقیقت، در مقابل «نهاد» می‌ایستد و عاقلانه تصمیم می‌گیرد. در این گونه تصمیمات بر اساس نظریه شخصیت فروید؛ ساختار «من» دخیل است؛ لذا تصمیم، منطقی و آگاهانه و نتایج آن هم معقول است.

۱-۲-۱- آزمایش «ور» برای نشان دادن بی‌گناه با مشورت موبدان:

در داستان سیاوش، وقتی سودابه چندین بار برای رسیدن به سیاوش و کامجویی از او شکست می‌خورد، برای اینکه از رسوایی مبرا شود؛ به سیاوش تهمت می‌زند، در نهایت شاه (کاووس) با بزرگان مملکت برای حل مشکل و تشخیص بی‌گناه به مشورت می‌پردازد.

ز پهلوه همه موبدان را بخواند	ز سودابه چندی سخنها براند
چنین گفت موبد به شاه جهان	که درد سپهبد نماند نهان
چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی	بباید زدن سنگ را بر سبوی
که هر چند فرزند هست ارجمند	دل شاه از اندیشه یابد گزند
وزین دختر شاه هماموران	پر اندیشه گشتی به دیگر کران
ز هر دو سخن چون بدین گونه گشت	بر آتش یکی را ببايد گذشت

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳/۳۳/۳-۴۵۷-۴۶۲)

بزرگان گفتند چاره کار «وَر گرم» است باید که یکی از آن دو تن از میان آتش بگذرد تا بی‌گناه از گناه کار معلوم گردد. شاه به سودابه تکلیف عبور از آتش کرد. او گفت، سخن من راست است و طفلان افکنده سَنَدِ راستی گفتار من است، سیاوش باید از آتش بگذرد که دلیلی بر بیگناهی خود ندارد. سیاوش پذیرفت که از آتش عبور کند (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۸۸) در نتیجه سیاوش با موفقیت از آتش عبور می‌کند و بی‌گناهیش ثابت می‌شود.

۱-۲-۲- شرط فتح دژ بهمن برای انتخاب جانشین:

آمدن کیخسرو (فرزند سیاوش) به ایران سبب شادی مردمان و جنگ‌جویان ایرانی شد. کاووس و بزرگان از او استقبال کردند. اما ورود او باعث بروز مشکلی برای کاووس شد. کاووس فرزند دیگری به نام «فریبرز» داشت که جانشین کاووس بود. با آمدن کیخسرو عده‌ای از پهلوانان خواهان پادشاهی «کیخسرو» یعنی نوه کاووس و عده‌ای دیگر «فریبرز» یعنی فرزند کاووس را جانشینش می‌خواندند. در یک سو پهلوانانی چون «گودرز» و «گیو» بودند که لشکر آماده کردند. و در سوی دیگر «توس» بود. توس که از لشکرکشی گودرز باخبر شد، مرد خردمندی را انتخاب کرد تا به کاووس خبر برساند.

چنین گفت توس سپهبد به شاه / که گر شاه سیرآید از تخت و گاه

به فرزند باید که ماند جهان / بزرگی و دیهیم و تخت مهان

چو فرزند باشد نبیره کلاه / چرا برنهد بر نشیند به گاه

بدو گفت گودرز کای کم خرد / تو را بخرد از مردمان نشمرد

به گیتی کسی چون سیاوش نبود / چنو راد و آزاد و خامش نبود

کنون این جهانجوی فرزند اوست / همویست گویی به چهر و بیوست

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳/۲۴۰/۳۶۲۹-۳۶۳۴)

کاووس شاه از این اختلاف و کینه‌جویی دو پهلوان دلگیر شد و پیغام برای دو فرمانده (گودرز و توس) فرستاد که بدون همراه به نزد او بروند. دو پهلوان به نزد کاووس آمدند. هر یک در جایگاه خود نشستند و نظر خود را گفتند. هنگامی که کاووس سخن دو پهلوان و دو فرمانده از دو سپاه را شنید، وبه اختلاف آنها پی‌برد، گفت: «فریبرز و کیخسرو باید جداگانه دژ بهمن را فتح کنند. این دژ نزدیک مرز بوده و سالیان دراز است که مردم ایران از شیطان صفتان آنجا در رنج هستند. هر که توانست آن را فتح کند، بر تخت پادشاهی ایران می‌نشیند.

بر این هر دو گشتند همداستان / ندانست از این به، کسی داستان

برین یک سخن دل بیاراستند / ز پیش جهاندار برخاستند

(همان، ۳۶۶۰-۳۶۶۱)

ابتدا فریبرز آماده رفتن می‌شود. پس از رسیدن به دژ، یک هفته تلاش می‌کند تا راهی به داخل پیدا کند. ولی موفق نمی‌شود.

بگشتند یک هفته گرد اندرش / به دیده ندیدند جای دَرش

به نومی‌دی از جنگ گشتند باز / نیامد بر از رنج راه دراز

(همان: ۳۶۸۳/۲۴۳-۳۶۸۴)

سپس نوبت کیخسرو رسید؛ با گودرز و گیو و دیگر پسران و نبیرگان عازم تسخیر دژ بهمن، دژ جادوان شد. چون نزدیک قلعه رسید، دستور داد نامه‌ای نوشتند که من کیخسروام بنده کردگار، به یاری خداوند به تسخیر این دژ آمده‌ام. فرّ کیان دارم، اگر ساکنان او اهریمنان باشند، به یاری خداوند دمار از روزگارشان برخواهم آورد، اما اگر فرشتگان باشند، من نیز خداپرستم و از جادوان و اهریمنان نیستم باید در قلعه را بکشایند و آنجا را به من سپارند. (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۱۰۹) نامه را بر دیوار دژ کوفتند. ناگهان نامه ناپدید شد و ابری سیاه آسمان را گرفت. کیخسرو دستور داد دژ را به تیر بستند بسیاری از دیوان کشته شدند سپس هوا روشن شد و در دژ پدیدار شد.

همانگه به فرمان یزدان پاک از آن باره دژ، بر آمد ترا ک

تو گفتی که رعد است وقت بهار خروش آمد از دشت و از کوهسار

جهان گشت چون روی زنگی سیاه چه از باره دژ چه گرد سیاه

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳/۲۴۶/۳-۳۷۱۸/۳۷۲۰)

کیخسرو با سپاه خود وارد دژ شد. نیروهای اهریمنی را از میان برداشت. و دستور داد آنجا پرستش‌گاهی بنا کنند تا زندگی تازه‌ای برای مردمان آغاز شود. ایرانیان یک سال در آن دژ زندگی کردند تا پرستش‌گاه ساخته شد و مردمان زندگی تازه‌ای را شروع کردند. پس از آن کیخسرو همراه گودرز و گیو به ایران باز گشت. فریبرز برای تبریک نزد شاه جوان رفت و توس پهلوان درفش کاویانی را به او سپرد. کاووس هم که قدرت و تدبیر فرزند سیاوش را دید، او را از کرسی زرین که مخصوص بزرگان بود، بر جای خود (بر تخت عاج) نشاند:

چو کاوس بر تخت زرین نشست گرفت آن زمان دست خسرو به دست

بیاورد و بنشانند بر جای خویش ز گنج‌سور تاج کیان خواست پیش

ببوسید و بنهاد بر سر خسرو تاج بسی گوهر افشانند بر تخت عاج

(همان: ۳۷۶۲/۲۴۹-۳۷۶۴)

۱-۳- «فرامن»:

«فرامن» به عنوان حاکم اصول اخلاقی، در جستجوی خود برای کمال اخلاقی، بی‌رحم و حتی ظالم است. «فرامن» از نظر جدیت، غیر منطقی بودن و پافشاری برای اطاعت، بی‌شبهت به «نهاد» نیست. هدف آن این نیست که مثل «من»، صرفاً درخواست‌های لذت جویی «نهاد» را به تعویق اندازد، بلکه می‌خواهد کاملاً جلوی آنها را بگیرد، مخصوصاً آن درخواست‌هایی را که به مسائل جنسی و پرخاشگری مربوط می‌شوند. «فرامن» برای کمال اخلاقی می‌کوشد (شولتز، ۱۳۷۷: ۶۳)

بنابراین، «نهاد» برای ارضا و رسیدن به خواهش‌ها فشار می‌آورد، «من» تلاش دارد آن را به تأخیر اندازد و «فرامن» در مرتبه بالاتر، بر اخلاقیات تأکید دارد.

«من» در این بین گیر افتاده است، این نیروهای سمج و مخالف بر آن فشار می‌آورند. پس «من» یک ارباب سؤم هم دارد که آن «فرامن» است. به قول فروید، «من» بیچاره وضعیتی دشواری دارد، از سه طرف به آن فشار وارد می‌شود، سه نوع خطر آن را تهدید می‌کنند: «نهاد»، «واقعیت» و «فرامن». نتیجه اجتناب ناپذیر این برخورد، هنگامی که «من» خیلی شدید تحت فشار قرار دارد، رشد اضطراب است (همان: ۶۳)

«فراخود» (فرامن) بخش اخلاقی شخصیت انسان است (شاملو، ۱۳۸۸: ۳۴)

بررسی ساختار «فرامن» در آناتومی شخصیت کاووس:

همانطور که قبلاً مصادیقی از ویژگی‌های منفی ساختار شخصیت کاووس چون سبکسری، پرخاشگری، عجول بودن، خودرایی و... که تقریباً بر سراسر داستان‌هایش سایه افکنده است، ذکر شد؛ می‌توان گفت ویژگی‌های مذکور ساختار «فرامن» را بسیار کم رنگ کرده به گونه‌ای که ممکن است مخاطب عام متوجه این ساختار شخصیت او نشود.

۱-۳-۱- پشیمانی پس از سقوط از آسمان:

پس از اینکه کاووس برای کشف اسرار آسمان با پرورش و استفاده از عقاب به آسمان پرواز می‌کند؛ پرنده‌گان پس از مدتی «مانده و فرسوده شدند و از اوج آسمان سرازیر گشتند و کاووس را در جنگلی نگونسار کردند. خبر به بزرگان و پهلوانان رسید، ناگزیر رستم پای در رکاب رخس آورد و شاه جویان روانه کوه و دشت گشت و او را مقدر نبود کشته شود، دل افسرده و پشیمان میان درختان بازیافت و به پایتخت آورد. کاووس هفته‌ای در پیشگاه خداوند سر بر خاک تضرع نهاد و از تجسس نابخردانه خود در کار جهان و راز آسمان عذر خواه گشت تا توبه‌اش مقبول افتاد، سپس به دلجوئی از بزرگان و ناموران پرداخت و زندگی را در سور و سرور از سر گرفت» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۶۵)

چو آمد بر تخت و گاه بلند	دلش بود زان کار مانده نژند
چهل روز بر پیش یزدان به پای	به پیمود خاک و بپرداخت جای
همی ریخت از دیدگان آب زرد	همی از جهان آفرین یاد کرد
ز شرم از در کاخ بیرون نرفت	همی پوست گفتی برو بر بکفت
همی ریخت از دیده پالوده خون	همی خواست آمرزش رهنمون
ز شرم دلیران منش کرد پست	خرام و در بار دادن بیست
پشیمان شد و درد بگزید و رنج	نهاده ببخشید بسیار گنج
همی رخ بمالید بر تیره خاک	نیایش کنان پیش یزدان پاک

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲/۱۵۵/۴۴۰-۴۴۷)

۱-۳-۲- پشیمانی پس از پرخاشگری با رستم:

در داستان رستم و سهراب پس از اینکه گزدهم (مرزبان دژ سپید) نامه‌ای به کاووس می‌فرستد و او را از حمله سهراب به مرز ایران با خبر می‌کند، کاووس گیو را به حضور می‌طلبد و از او می‌خواهد فوراً به سیستان به نزد رستم برود و تأکید می‌کند شب و روز حرکت کند؛ و چون به سیستان رسد بی‌درنگ به همراه پهلوان روانه بارگاه شوند تا پیش از حمله دشمن بتوانند راه را بر آنها بگیرند. وقتی گیو به سیستان می‌رسد و خبر را به رستم می‌دهد، رستم از گیو می‌خواهد چند روزی را به می‌گساری بگذرانند. بالاخره بامداد روز چهارم رستم و گیو به سوی کاووس حرکت می‌کنند. وقتی به بارگاه کاووس رسیدند، کاووس بسیار

خشمگین شد و با آواز بلند گفت رستم کیست که از فرمان من سرپیچی کند؛ پس به طوس دستور داد آن دو (رستم و طوس) را بیرون ببرد و هر دو را سرنگون آویزان کند. رستم از شاه و حرکت طوس ناراحت شد و چنان دست بر دست طوس زد که از بالا به پایین افتاد. سپس شروع به ناسزا گفتن کرد. به کاووس گفت کارهای تو یکی از دیگری بدتر است. سلطنت سزاوار تو نیست طوس کیست که دست به سوی من دراز کند؛ و سپس خدمت‌هایی که به شاه کرده بود را بازگو کرد؛ به او گفت اگر نیرو و هنری داری فرمان بده، سهراب را بکشند نه من را! بزرگان به گودرز گفتند؛ تو می‌توانی با شاه سخن بگویی و او را متوجه اشتباهش نمایتا رستم را بازگرداند و از او دلجویی کند. گودرز به نزد شاه می‌رود و حمله دشمن و نیاز به حضور رستم را به او گوشزد می‌کند، کاووس که از کرده خود پشیمان شده با شرمساری پاسخ می‌دهد، تو بهتر از هر کس آگاهی که تندی و خشم سرشت من است و غضب من ارادی نیست، بی‌درنگ از پی رستم برو و او را باز گردان.

بدانست کو دارد آیین و راه

چو بشنید گفتار گودرز شاه

به بیهودگی مغزش آشفته بود

پشیمان بشد زان کجا گفته بود

(همان: ۴۱۱/۲۰۳-۴۱۲)

نتیجه:

یکی از حوزه‌های جدید نقد ادبی، نقد روانشناسی است؛ که پژوهشگر یا ناقد بر اساس نظریات روانشناسان به نقد و تحلیل اثر می‌پردازد.

یکی از بزرگترین روانشناسانی که در حیطه ساختار شخصیت نظریه پردازی کرده است؛ زیگموند فروید است. او سه ساختار اساسی را در آناتومی شخصیت هر فرد مطرح می‌کند که عبارتند از «نهاد»، «من» و «فرامن» که این سه ساختار شخصیت در تعارض یا کشمکش با هم می‌باشند.

نظریه ساختار شخصیت فروید، این امکان را برای محقق فراهم می‌کند تا با بهره گرفتن از آن به تحلیل شخصیت‌های شاهنامه بپردازد، چرا که این میراث عظیم، سرشار از نکته‌ها و ظرافت‌های پیدا و پنهان بوده و فرصتی فراهم می‌آورد که پژوهشگر دنبال کشف‌های جدیدی باشد.

یکی از شخصیت‌های مهم شاهنامه کاووس است که در چند داستان حضور دارد؛ با توجه به ویژگی‌هایی که حکیم توس، فردوسی، در باب شخصیت او آورده است؛ می‌توان گفت که هر سه ساختار شخصیتی که فروید مطرح می‌کند یعنی «نهاد»، «من» و «فرامن» در آناتومی شخصیت کاووس ظهور یافته است. اگر چه نقش ساختار «نهاد» بسیار پررنگ و بارزتر از «من» و «فرامن» است؛ ولی در جاهایی ساختار «من» و «فرامن» را می‌بینیم.

منابع

۱. دبیرسیاقی، سید محمد (۱۳۸۰)، برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: نشر قطره.
۲. سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۹)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران: انتشارات تهران.
۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
۴. شاملو، سعید (۱۳۸۸) مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، تهران: انتشارات رشد.
۵. شولتز، دوان (۱۳۷۷)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ ششم، تهران: نشر هما.
۶. عطاری کرمانی، عباس (۱۳۸۳) رستم بر قلعه حماسه، چاپ اول، تهران، نشر پیکان.
۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، جلد اول و دوم و سوم، تهران: نشر قطره.
۸. کرآزی، میرجلال الدین (۱۳۸۹)، نامه باستان، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.
۹. مینوی، مجتبی (۱۳۷۲)، فردوسی و شعر او، به اهتمام ماه منیر مینوی، تهران: انتشارات توس.
۱۰. یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶) فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.